

اللهم صل علی محمد و آل محمد

شرح چهل حدیث

روح الله الموسوی الخمینی (ره)

حدیث بیست و هفتم: نماز و حضور قلب



مدرسه دانشجویی قرآن و عترت: دانشگاه تهران

تهران – بلوار کشاورز – خیابان 16 آذر – پلاک 25 – طبقه دوم

88968309 – 09125549844

**الحديث السابع و العشرون‏**

بالسّند المتّصل إلى الشيخ الأجلّ و الثّقة الجليل، محمّد بن يعقوب الكلينيّ، رضوان اللّه عليه، عن عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن عمر بن يزيد، عن أبي عبد اللّه، عليه السّلام، قال: في التّورية مكتوب: يابن آدم، تفرّغ لعبادتي، أملأ قلبك غنى و لا أكلك إلى طلبك، و علىّ أن أسدّ فاقتك و املأ قلبك خوفا منّي. و إن لا تفرّغ لعبادتي، أملأ قلبك شغلا بالدّنيا، ثمّ لا أسدّ فاقتك و أكلك إلى طلبك.

ترجمه «فرمود حضرت صادق، عليه السلام، كه در تورات نوشته شده است: اى پسر آدم، فارغ شو از براى عبادت من، تا پر كنم قلب تو را از بى‏نيازى و واگذار نكنم تو را به سوى طلب خويش، و بر من است كه ببندم راه فقر تو را و پر كنم دل تو را از خوف خويش. و اگر فارغ نشوى براى عبادتم، پر كنم دل تو را از اشتغال به دنيا، پس از آن نبندم فقر تو را و واگذارم تو را به سوى طلبت.»

شرح تفرّغ لكذا از باب «تفعّل»، يعنى تمام وقت خود را صرف آن كرد به طورى كه به چيز ديگر اشتغال نورزيد. و تفرّغ قلب براى عبادت، خالى نمودن از توجه به هر چيزى است براى آن.

**فصل‏**

بدان كه فراغت براى عبادت حاصل شود به فراغت وقت براى آن و فراغت قلب. و اين امر از مهمات است در باب عبادات كه حضور قلب بدون آن تحقق پيدا نكند. و عبادت بى‏حضور قلب قيمتى ندارد.

و آنچه باعث حضور قلب شود دو و امر است: يكى فراغت وقت و قلب، و ديگر فهماندن به قلب اهميت عبادت را. و مقصود از فراغت وقت آن است كه انسان در هر شبانه روزى براى عبادت خود وقتى را معين كند كه در آن وقت خود را موظف بداند فقط به عبادت، و اشتغال ديگرى را براى خود در آن وقت قرار ندهد. انسان اگر بفهمد كه عبادت يكى از امور مهمه‏اى است كه از كارهاى ديگر اهميتش بيشتر بلكه طرف نسبت با آنها نيست، البته اوقات آن را حفظ مى‏كند و براى آن وقتى‏ موظف مى‏كند. و ما پس از اين به قدر مقدور شمه‏اى از آن را بيان مى‏كنيم.

در هر حال، انسان متعبد بايد اوقات عبادتش موظف باشد. البته اوقات نماز را، كه مهمترين عبادات است، بايد حفظ كند و آنها را در اوقات فضيلت به جا آورد، و در آن اوقات براى خود شغل ديگرى قرار ندهد. و همان طور كه براى كسب مال و منال و براى مباحثه و مطالعه، وقت موظف قرار مى‏دهد، براى اين عبادات نيز قرار دهد كه در آن وقت فارغ از امور ديگر باشد تا حضور قلب، كه مغز و لبّ عبادات است، براى او ميسور باشد. ولى اگر مثل نويسنده نماز را با تكلف به جا آورد و قيام به عبوديت معبود را از امور زايده بداند، البته آن را تا آخر وقت امكان تأخير مى‏اندازد، و در وقت اتيان آن نيز به واسطه آنكه كارهاى مهمى به نظر و گمان خود مزاحم با آن مى‏بيند، سر و دست شكسته اتيان مى‏كند. البته چنين عبادتى نورانيت ندارد، سهل است، مورد غضب الهى است و چنين شخصى مستخفّ به صلاة و متهاون در امر آن است. به خداى تعالى پناه مى‏برم از خفيف شمردن نماز و مبالات نكردن به امر آن. اين اوراق گنجايش ذكر اخبار در اين باب را ندارد، ولى بعضى از آن را ذكر مى‏كنيم براى عبرت.

عن محمّد بن يعقوب بإسناده عن أبي جعفر، عليه السّلام، قال: لا تتهاون بصلاتك، فإنّ النّبىّ، صلّى اللّه عليه و آله، قال عند موته: ليس منّى من استخفّ بصلاته، ليس منّى من شرب مسكرا لا يرد علىّ الحوض لا و اللّه.

 «حضرت باقر، عليه السلام، فرمود به زراره، عليه الرحمة: سستى مكن در امر نمازت، زيرا كه رسول خدا، صلّى اللّه عليه و آله، فرمود در دم مردنش: «نيست از من كسى كه خفيف شمارد نمازش را، از من نيست كسى كه بياشامد مسكرى، به خدا قسم كه وارد نمى‏شود بر من نزد حوض.»

و بإسناده عن أبي بصير، قال قال أبو الحسن الأوّل، عليه السّلام: لمّا حضرت ابى الوفاة، قال لي: يا بنىّ، لا ينال شفاعتنا من استخفّ بالصّلاة. «جناب أبو بصير گويد كه حضرت كاظم، عليه السلام فرمود چون پدرم را وفات رسيد فرمود به من: اى پسرك من، همانا نايل نشود شفاعت ما را كسى كه استخفاف كند به نمازش.» و اخبار در اين زمينه بسيار است، ولى براى اهل اعتبار همين بس است. خدا مى‏داند كه انقطاع از رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، و خروج از تحت حمايت آن سرور چه مصيبت عظيمى است. و حرمان از شفاعت آن سرور و اهل بيت معظّم او چه خذلان بزرگى است. گمان مكن كه بدون شفاعت و حمايت آن بزرگوار كسى روى رحمت حق و بهشت موعود را ببيند. اكنون ملاحظه كن مقدم داشتن هر امر جزئى، بلكه نفع خيالى، را بر نماز كه قرّة العين رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، و بزرگ وسيله رحمت حق است و اهمال كردن درباره آن و به آخر وقت انداختن بدون عذر و حفظ نمودن حدود آن، آيا تهاون و استخفاف است يا نيست؟ اگر هست، بدان كه به شهادت رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله و شهادت ائمه اطهار، عليهم السلام، از ولايت آنها خارج و به شفاعت آنها نايل نشوى. اكنون ملاحظه نما اگر احتياج به شفاعت آنها دارى و مايلى كه از امت رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، باشى، بزرگ بشمار اين وديعه الهيه را و اهميت بده به آن، و الا خود دانى. خداى تعالى و اوليا او بى‏نيازند از عمل من و تو، بلكه بيم آن است كه اگر اهميت ندادى، منجر به ترك آن شود و از ترك به جحود رسد كه كارت يكسره شود و به شقاوت ابدى و هلاكت دائمى رسى.

و از فراغت وقت مهمتر فراغت قلب است. بلكه فراغت وقت نيز مقدمه‏اى براى اين فراغت است. و آن چنان است كه انسان در وقت اشتغال به عبادت، خود را از اشتغالات و هموم دنيايى فارغ كند، و توجه قلب را از امور متفرقه و خواطر متشتته منصرف نمايد، و دل را يكسره خالى و خالص براى توجه به عبادت و مناجات با حق تعالى نمايد. و تا فراغت قلب از اين امور حاصل نشود، تفرغ براى او و عبادت او حاصل نشود. ولى بدبختى آن است كه ما تمام افكار متشتته و انديشه‏هاى متفرقه را ذخيره مى‏كنيم براى وقت عبادت! همينكه تكبيرة الاحرام نماز را مى‏گوييم، گويى در دكان را باز كرديم، يا دفتر محاسبات را گشوديم، يا كتاب مطالعه [را] مفتوح نموديم، دل را مى‏فرستيم به سوى اشتغال به امور ديگر و از عمل بكلى غافل شده، يك وقت به خود مى‏آييم كه به حسب عادت به سلام نماز رسيديم! حقيقتا اين عبادت فضاحت‏آور است و اين مناجات شرم انگيز است.

عزيزم، تو مناجات با حق را مثل تكلم با يكنفر بندگان ناچيز حساب كن. چه شده است كه اگر با يك نفر از دوستان، سهل است با يك نفر از بيگانگان، اشتغال به‏ صحبت داشته باشى، مادام كه با او مذاكره مى‏كنى، از غير غافلى و با تمام توجه به او مشغولى، ولى در اشتغال به مكالمه و مناجات با ولىّ النعم و پروردگار عالميان بكلى از او منصرف و غافلى و به ديگر امور متوجهى؟ آيا قدر بندگان از ذات مقدس حق افزون است؟ يا تكلم با آنها ارزشش از مناجات با قاضى الحاجات بيشتر است؟ آرى من و [شما] مناجات با حق را نمى‏دانيم چيست. تكاليف الهيه را سر بار امور مى‏دانيم، البته امرى كه تحميل بر شخص شد و سربار زندگانى گرديد، در نظر اهميت نخواهد داشت. بايد سر چشمه را اصلاح كرد و ايمان به خداوند و فرمايشات انبيا پيدا كرد تا كار اصلاح شود. همه بدبختيها از ضعف ايمان و سستى يقين است.

ايمان سيد بن طاووس ، رضى اللّه عنه، او را به جايى مى‏رساند كه روز اوّل تكليفش را عيد مى‏گيرد، براى آنكه حق تعالى اجازه ورود مناجات به او مرحمت كرده و او را مخلّع به خلعت تكليف فرموده. حقيقتا تصور كن اين چه قلبى است كه اين قدر نورانيت و صفا دارد! اگر عمل اين سيّد جليل براى تو حجت نيست، كار سيّد الموحدين و اولاد معصومين او كه براى تو حجت است. نظر كن در حال آن.

بزرگواران و كيفيت عبادات و مناجاتهاى آنها. بعضى از آنها در وقت نماز رنگ مباركشان تغيير مى‏كرد و پشت مباركشان مى‏لرزيد از خوف آنكه مبادا در امر الهى لغزشى شود، با آنكه معصوم بودند. از حضرت مولى معروف است كه تيرى به پاى مباركش رفته بود كه طاقت بيرون آوردن نداشت، در وقت اشتغال به نماز بيرون آوردند و اصلا ملتفت نشد.

عزيزم، اين مطلب از امور ممتنعه نيست. نظير آن در امور عاديه براى مردم بسيار اتفاق مى‏افتد. انسان در حال غلبه غضب و غلبه محبت گاهى از هر امرى غافل مى‏شود. يكى از دوستان موثّق ما مى‏گفت وقتى با جمعى از اوباش در اصفهان منازعه كرديم. در بين اشتغال به زد و خورد مى‏ديدم بعضى از آنها مشت به من مى‏زند، نفهميدم چيست. بعد كه فراغت حاصل شد و به خود آمدم، معلوم شد با كارد چندين زخم به من زدند كه از آثار آن تا چندى بسترى بودم. البته نكته آن هم معلوم است. وقتى كه نفس توجه تام به يك امرى پيدا كرد، از ملك بدن غافل مى‏شود و احساسات از كار مى‏افتد و همّش همّ واحد مى‏شود. ما خود در جنگ و جدال مباحثات، نعوذ باللّه منها، ديديم كه اگر در مجلس هر امرى واقع شود از آن بكلى غافل هستيم. ولى افسوس كه ما به هر امرى توجه تام داريم جز به عبادت پروردگار، و از اين جهت استبعاد مى‏كنيم.

در هر صورت، فراغت قلب از غير حق از امور مهمه است كه انسان بايد با هر قيمت هست تحصيل آن را بكند. و طريق تحصيل آن نيز ممكن و سهل است. با قدرى مواظبت و مراقبت تحصيل مى‏توان كرد. بايد انسان مدتى اختيار طاير خيال را به دست گيرد و هر وقت خواست از شاخه‏اى به شاخه‏اى پرواز كند آن را حفظ كند.

پس از مدتى مراقبت، رام و آرام شود و توجه آن از امور متشتته منصرف شود و خير عادت او گردد و الخير عادة، و فارغ البال اشتغال به توجه به حق و عبادت او پيدا كند.

و از همه اين امور مهمتر، كه بايد ديگر امور را مقدمه او دانست، حضور قلب است كه روح عبادت و حقيقت آن بسته به آن است، و بدون آن هيچ قيمتى براى عبادات نيست و قبول درگاه حق تعالى نشود. چنانچه در روايات شريفه وارد است:

كافى: بإسناده عن أبي جعفر و أبي عبد اللّه، عليهما السلام، أنّهما قالا: إنّما لك من صلاتك ما أقبلت عليه منها، فإن أوهمها كلّها، أو غفل عن آدابها، لفّت فضرب بها وجه صاحبها.

حضرت باقر و صادق، عليهما السلام، فرمودند به فضيل بن يسار: «نيست از براى تو از نمازت مگر آنچه توجه قلب كردى به آن از نماز، پس اگر غلط به جا آورد تمام آن را، يا غافل شود از آداب آن، پيچيده شود و به آن زده بشود به روى صاحبش.»

و روى الشّيخ الأقدم، محمّد بن الحسن، رضوان اللّه عليه، في التّهذيب، بإسناده عن الثّمالىّ قال: رأيت علىّ بن الحسين، عليهما السّلام، يصلّى، فسقط رداؤه عن منكبه فلم يسوّه حتّى فرغ من صلاته. قال: فسألته عن ذلك، فقال:ويحك! أ تدري بين يدى من كنت؟ إنّ العبد لا يقبل منه صلاة إلاّ ما أقبل منها.فقلت: جعلت فداك، هلكنا! قال: كلاّ، إنّ اللّه متمّم ذلك للمؤمنين بالنّوافل. «ابو حمزه ثمالى گفت ديدم حضرت سجّاد، عليه السلام، را كه نماز مى‏خواند، پس عباى آن حضرت افتاد، حضرت راست نفرمود عبا را تا از نماز فارغ شد. پس، از آن بزرگوار سؤال كردم، فرمود: «واى به تو! آيا مى‏دانى در حضور كى بودم. همانا از بنده قبول نمى‏شود نمازى مگر آنچه را توجه قلب كرده از آن.»

عرض كردم: «فدايت شوم، هلاك شديم ما!» فرمود: «هرگز، همانا خداوند تمام مى‏فرمايد آن را براى مؤمنين به واسطه نافله‏ها.» و عن الخصال: بإسناده عن علىّ، عليه السّلام، في حديث الأربعمائة، قال:لا يقومنّ أحدكم في الصّلاة متكاسلا و لا ناعسا، و لا يفكرنّ في نفسه، فإنّه بين يدى ربّه عزّ و جلّ. و إنّما للعبد من صلاته ما أقبل عليه منها بقلبه. «فرمود حضرت امير، عليه السّلام: نايستد در نماز البته هيچيك از شما در حال كسالت و نه در حال چرت زدن، و انديشه نكند البته در پيش نفس خود، زيرا كه او در محضر پروردگار است. و جز اين نيست كه از براى بنده از نمازش آن چيزى است كه توجه كرده است به آن چيز به قلب خويش از نمازش.»و اخبار در اين منوال بسيار است، و همين طور در فضيلت اقبال به قلب كه بعضى از آنها را در اين مقام نقل مى‏كنيم و اكتفا به آن مى‏نماييم، و براى اهل اعتبار كفايت مى‏كند.

عن محمّد بن علىّ بن الحسين، صدوق الطائفة، بإسناده عن عبد اللّه بن أبي يعفور، قال قال أبو عبد اللّه، عليه السّلام: يا عبد اللّه، إذا صلّيت، فصلّ صلاة مودّع يخاف أن لا يعود إليها أبدا، ثمّ اصرف ببصرك إلى موضع سجودك. فلو تعلم من عن يمينك و شمالك، لأحسنت صلاتك، و اعلم أنّك بين يدى من يراك و لا تراه.

 «فرمود حضرت صادق، عليه السّلام، به عبد اللّه [بن أبي يعفور]: اى عبد اللّه، وقتى كه مشغول نماز مى‏شوى، مثل كسى كه وداع كند با نماز و ترس آن دارد كه ديگر به آن نرسد نماز بخوان، پس از آن چشمت را بدوز به موضع سجودت. تو اگر بدانى كسى در راست و چپت هست نمازت را نيكو به جا مى‏آورى، بدان كه تو پيش روى كسى ايستادى كه او تو را مى‏بيند و تو او را نمى‏بينى.»

و بإسناده عن أبي عبد اللّه، عليه السّلام، في حديث أنّه قال: لأحبّ للرّجل المؤمن منكم إذا قام في صلاة فريضة أن يقبل بقلبه إلى اللّه و لا يشغل قلبه بأمر الدّنيا. فليس من عبد يقبل بقلبه في صلاته إلى اللّه تعالى، إلاّ أقبل اللّه إليه بوجهه و أقبل بقلوب المؤمنين إليه بالمحبّة بعد حبّ اللّه إيّاه. «فرمود حضرت صادق، عليه السلام: همانا من دوست مى‏دارم از شماها مرد مؤمنى را كه وقتى در نماز واجبى ايستاد، اقبال و توجه كند به قلبش به سوى خداى‏ تعالى، و مشغول نكند قلبش را به كار دنيا. نيست بنده‏اى كه در نمازش توجه كند به سوى خدا به قلبش، مگر آنكه اقبال كند خداوند به سوى او به وجهش، و قلوب مؤمنان را متوجه كند به سوى او بمحبت بعد از دوستدارى خداوند او را.»

اكنون ببين اين چه بشارتى است كه صادق آل محمد، عليهم السلام، به مؤمنين مى‏دهد. افسوس كه ما بيچاره‏هاى محجوب از معرفت از توجه حق تعالى بى‏بهره‏ايم و از دوستى ذات مقدس او اطلاعى نداريم و دوستى حق را قياس مى‏كنيم به دوستى بندگان. اهل معرفت مى‏گويند حق تعالى براى محبوب خود رفع حجب مى‏كند. و خدا مى‏داند در اين رفع حجب چه كرامتهايى است. غايت آمال اوليا و نهايت مقصد آنها همين رفع حجب بوده. جناب امير المؤمنين، عليه السلام، و اولاد معصومين آن بزرگوار در مناجات «شعبانيه» عرض مى‏كنند: إلهي، هب لي كمال الانقطاع إليك، و أنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها إليك حتّى تخرق أبصار القلوب حجب النّور، فتصل إلى معدن العظمة، و تصير أرواحنا معلّقة بعزّ قدسك.

خداوندا، اين نورانيت بصيرت قلوب كه اوليا از تو خواستند و خواهش نمودند به نورانيت آن واصل به تو شوند چه بصيرتى است؟ بار الها، اين حجب نور كه در لسان ائمه معصومين ما متداول است چيست؟ اين معدن عظمت و جلال و عزّ قدس و كمال چه چيزى است كه غايت مقصد آن بزرگواران است، و ما تا آخر از فهم علمى آن هم محروميم تا چه رسد به ذوق آن و شهود آن؟ خداوندا، ما كه بندگان سيه روى سيه روزگاريم، جز خور و خواب و بغض و شهوت از چيز ديگر اطلاع نداريم و در فكر اطلاع هم نيستيم، تو خود نظر لطفى به ما كن و ما را از اين خواب بيدار و از اين مستى هشيار فرما.

در هر صورت، براى اهلش همين يك حديث كفايت مى‏كند كه تمام عمر خود را صرف كنند براى تحصيل محبت الهى و اقبال وجه اللّه، ولى امثال ما كه وارد اين وادى نيستيم و مرد اين ميدان نمى‏باشيم به احاديث ديگر متشبث مى‏شويم.

عن ثواب الأعمال بإسناده عمّن سمع أبا عبد اللّه، عليه السّلام، يقول: من صلّى ركعتين يعلم ما يقول فيهما، انصرف و ليس بينه و بين اللّه ذنب إلاّ غفر له. راوى گويد: «شنيدم حضرت صادق، عليه السلام، مى‏فرمود: كسى كه دو ركعت نماز بخواند در صورتى كه بداند چه مى‏گويد در آنها، منصرف شود و حال آنكه نيست بين او و بين خداوند گناهى مگر آنكه آمرزيده آن را.»

و عن رسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله، أنّه قال: ركعتان خفيفتان في تفكّر خير من قيام ليلة. «فرمود رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله،: دو ركعت خفيف با تفكر بهتر از عبادت يك شب است.»

**فصل**‏

پس از آنكه معلوم شد كه حضور قلب در عبادات قلب و روح عبادات است و نورانيت و مراتب كمال آن بسته است به حضور قلب و مراتب آن، اكنون بايد دانست كه از براى حضور قلب مراتبى است كه بعضى از آن مراتب اختصاص دارد به اولياى حق، و دست ديگران از وصول به شاهق آن كوتاه است، ولى بعض مراتب آن براى سلسله رعيت نيز ممكن الحصول است. و بايد دانست كه حضور قلب به طريق كلى منقسم شود به دو قسمت عمده: يكى حضور قلب در عبادت، و ديگر حضور قلب در معبود.

و پيش از بيان اين مطلب لابديم از ذكر يك مقدمه. و آن اين است كه اهل معرفت گويند باب عبادات مطلقا باب ثناى معبود است، منتها هر يك از آنها ثناى حق است به نعتى از نعوت و اسمى از اسماء مگر نماز كه ثناى حق است به جميع اسماء و صفات. و در سابق بر اين، در شرح بعضى احاديث، ذكر شد كه ثناى معبود از فطرياتى است كه جميع سلسله بشر بر آن مخمّرند و فطرت حكم به لزوم آن مى‏كند، و خاضع براى كامل و مطلق و جميل مطلق و منعم مطلق و عظيم مطلق است. و چون كيفيت ثناى ذات مقدس را احدى نمى‏تواند كشف كند، زيرا كه آن فرع معرفت به ذات و صفات و كيفيت [ارتباط] غيب به شهادت و شهادت به غيب است و اين از براى كسى ميسور نيست جز از طريق وحى و الهام الهى، از اين جهت عبادات مطلقا توقيفى است و موظف از جانب حق است و احدى از پيش خود حق ندارد تشريعى كند و عبادتى بتراشد. و آنچه از تواضع و احترامات در پيشگاه بزرگان و سلاطين معمول و متداول است، در آن پيشگاه مقدس ارجى و قيمتى ندارد. پس‏ انسان بايد گوش و چشم را باز كند و از طريق وحى و رسالت كيفيت عبادت و عبوديت را اخذ كند و خود در آن تصرفى نكند.

و بعد از آنكه معلوم شد كه باب عبادات باب ثنا خوانى معبود است، بدان كه حضور قلب، چنانچه اشاره شد، به دو قسمت عمده تقسيم مى‏شود: يكى حضور قلب در عبادت، و دوم حضور قلب در معبود.

اما حضور قلب در عبادت، پس از براى آن نيز مراتبى است كه عمده آن دو مرتبه است:

يكى حضور در عبادت اجمالا. و آن چنان است كه در عين اشتغال به عبادت- هر عبادتى باشد چه از باب طهارات مثل وضو و غسل و چه از باب نماز و روزه و حج و ديگر امور- انسان به طريق اجمال ملتفت باشد كه ثناى معبود مى‏كند، گرچه خود نمى‏داند كه چه ثنايى مى‏كند و چه اسمى از اسماء حق را مى‏خواند. شيخ عارف كامل ما ، روحى فداه، براى اين نحو عبادت مثل مى‏زدند به اينكه يكى قصيده در مدح كسى بگويد و به طفلى كه معناى آن را نمى‏فهمد بدهد كه در محضر او بخواند و به طفل بفهماند كه اين قصيده در مدح اين شخص است. البته آن طفل كه قصيده را مى‏خواند اجمالا مى‏داند ثناى ممدوح را مى‏كند، گرچه كيفيت آن را نمى‏داند.

ماها نيز كه طفل ثنا خوان حق هستيم و نمى‏دانيم كه اين عبادات را چه اسرارى است و هر يك از اين اوضاع الهيه با چه اسمى از اسماء ارتباط دارد و به چه كيفيت ثناى حق است، اين قدر بايد ملتفت باشيم كه هر يك از آنها ثنائى است از كامل مطلق و معبود و ممدوح على الاطلاق، كه خود ذات مقدس در اين اوضاع خود را ثنا فرموده و ما را امر فرموده كه در پيشگاه مقدسش اين نحو ثنا كنيم.

و ديگر از مراتب حضور قلب حضور قلب در عبادت است تفصيلا. و اين به مرتبه كامله براى احدى ممكن نيست جز خلّص اولياء و اهل معارف، ولى بعضى مراتب نازله آن ممكن است براى ديگران، كه اوّل مرتبه آن توجه به معانى الفاظ است در مثل نماز و دعا. و به اين مرتبه اشاره شده است در روايتى كه از ثواب الأعمال در سابق گذشت . و مرتبه ديگر آن است كه اسرار عبادات را به قدر امكان بفهمد و كيفيت ثناى معبود را در هر يك از اوضاع بداند. و اهل معرفت تا اندازه‏اى اسرار نماز و ساير عبادات را بيان كردند، و از اشارات اخبار معصومين، عليهم السلام، استفاداتى به قدر امكان كردند. گرچه فهم اصل حقيقت براى كم كسى اتفاق مى‏افتد، ولى تا آن اندازه هم كه ذكر شده غنيمت است براى اهلش. و اما حضور قلب در معبود، و آن نيز داراى مراتبى است كه عمده آن سه مرتبه است:

يكى حضور قلب در تجليات افعالى. و ديگر حضور قلب در تجليات اسمائى و صفاتى. و سوم حضور قلب در تجليات ذاتى. و از براى هر يك چهار مرتبه است به طريق كلى: مرتبه علمى، و مرتبه ايمانى، و مرتبه شهودى، و مرتبه فنائى. و مقصود از حضور قلب در تجليات افعاليه «علما» آن است كه شخص عابد سالك علما و برهانا بداند كه تمام مراتب وجود و مشاهد غيب و شهود پرتو فيض تجلى ذات اقدس هستند، و از اخيره عالم طبيعت تا سرچشمه ملكوت اعلى و جبروت اعظم به يك طور و يك نحو حاضرند در پيشگاه مقدسش، و همه پرتو جلوه مشيّت هستند، چنانچه در حديث شريف كافى وارد است: عن أبي عبد اللّه، عليه السّلام: خلق اللّه المشيّة بنفسها، ثمّ خلق الأشياء بالمشيّة. پس مشيّت بنفس ذاتها جلوه ذات است، و ديگر موجودات به واسطه آن مخلوق‏اند. و ما اكنون در صدد اقامه برهان بر اين مطلب شريف نيستيم. پس شخص عابد كه اين مطلب را «علما» و برهانا دانست، مى‏فهمد كه خود و عبادت و علم و اراده و قلب و حركات قلب و ظاهر و باطنش همه در پيشگاه مقدس حاضرند، بلكه همه نفس حضورند. و اگر با قلم عقل اين مطلب برهانى را به لوح قلب نگاشت و قلب با ارتياضات علميه و عمليه ايمان به اين قضيه يقينيه ايمانيه پيدا كرد، آن وقت حضور قلب در تجلى «ايمانا» پيدا مى‏كند. و پس از كمال اين ايمان و مجاهدات و رياضات و تقواى كامل قلب، هدايت الهيه شامل حالش شده و بهره‏اى از تجليات افعالى بالعيان «و الشهود» براى قلب او حاصل شود. تا وقتى كه قلب يكسره مرآت تجليات گرديد و صعق و «فنا» براى سالك دست داد. و اين آخر مرتبه حضور است كه منتهى به فناى حاضر در تجليات افعاليه شود. و بسيارى از اهل سلوك در همين صعق تا ابد باقى مانند و به خود نيايند.

و اگر قلب سالك از پرتو فيض اقدس در ازل قابليتش بيش از اين باشد، پس از اين صعق به خود آيد و انس حاصل كند و به مملكت خود رجوع كند، و مورد تجليات اسمائيه شود، و همان مراتب را طى كرده به فناى صفاتى نايل شود، و به مناسبت عين ثابتش در اسمى از اسماء الهيه فانى گردد. و بسيارى از اهل سلوك نيز در همين فناى اسمائى باقى مانند و به خود نيايند. إنّ أوليائى تحت قبابي لا يعرفهم غيرى. «1» شايد اشاره به اين اوليا باشد.

و اگر از تجلى فيض اقدس استعداد بيش از اين اندازه باشد، پس از اين صعق و فنا نيز انس حاصل آيد و سالك به خود آيد، و مورد تجليات ذاتيه گردد، تا آخر مرتبه فناى ذاتى و صعق كلى سير تمام شود و فناى تامّ حاصل آيد. و من يخرج من بيته مهاجرا إلى اللّه و رسوله ثمّ يدركه الموت فقد وقع أجره على اللّه. بعضى گويند اشاره به اين اولياء اللّه و سالكين إلى اللّه است، و اجر اين سالك جز با ذات مقدس نيست. و گاه افتد كه براى سالك در اين مقام نيز افاقه حاصل آيد، پس به حسب استعداد خود و مناسبت احاطه عين ثابتش به هدايت خلق قيام كند: يا أيّها المدّثّر. قم فأنذر.

و اگر عين ثابتش تابع «اسم اعظم» باشد، دايره نبوّت به او ختم شود، چنانچه به رسول اكرم و نبىّ معظّم خاتم، صلّى اللّه عليه و آله، ختم شد. و احدى از موجودات اوّلين و آخرين و انبياى مرسلين [عين‏] ثابتشان تابع اسم اعظم و ظهور ذات به جميع شئون نبود، از اين جهت ظهور به تمام شئون پيدا كرد، و غايت ظهور به هدايت حاصل شد و كشف كلى واقع گرديد، و نبوّت ختم به وجود مقدسش شد.

و اگر فرضا از اوليا به تبع آن ذات مقدس و هدايت او بدين مقام رسد، كشفش عين همين خواهد بود، و تكرار در تشريع جايز نخواهد بود. پس دايره نبوّت به وجود مقدسش به آخر رسيد و لبنه آخرى را در دايره نبوّت گذاشت، چنانچه در حديث است.

و بايد دانست كه عبادات و كيفيات معنويه آنها براى صاحب هر يك از اين مقامات مذكوره بسيار مختلف و در نهايت متفاوت است. و از براى هر يك حظى و نصيبى است از مناجات حق كه براى ديگرى [كه‏] به آن مقام نايل نشده آن حظ و نصيب نيست. البته آنچه از براى حضرت صادق، عليه السلام، در حال عبادت حاصل شده از براى ديگران ممكن نيست، چنانچه از فلاح السائل سيّد ابن طاووس، قدّس اللّه سرّه، منقول است كه فرمود: فقد روى أنّ مولانا، جعفر بن، محمّد الصادق، عليه السّلام، كان يتلو القرآن في صلاته، فغشى عليه فلمّا أفاق سئل ما الّذي أوجب ما انتهت حالك إليه؟ فقال ما معناه: ما زلت أكرّر آيات القرآن حتّى بلغت إلى حال كأنّنى سمعتها مشافهة ممّن أنزلها على المكاشفة و العيان، فلم‏ تقم القوّة البشريّة بمكاشفة الجلالة الالهيّة.

و آن حالى كه براى رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، دست مى‏داده براى احدى از موجودات نبود، چنانچه در حديث مشهور است: لي مع اللّه حال لا يسعه ملك مقرّب و لا نبيّ مرسل. [2] بگذرم از مطلبى كه براى ما از آن نصيبى نيست مگر لفظ. ولى آنچه مهم است براى امثال ماها آن است كه اكنون اگه محروميم از مقامات اوليا انكار آنچه را هم نكنيم و تسليم باشيم كه تسليم امر اوليا خيلى فايده دارد و نعوذ باللّه انكار خيلى مضر است. اللّهمّ إنّي مسلم لأمرهم، صلوات اللّه عليهم أجمعين.

**فصل‏**

بدان كه حضور قلب در عبادات حاصل نشود مگر به افهام نمودن به قلب اهميت عبادات را. و آن در حقيقت ميسور نشود مگر به فهميدن اسرار و حقايق آنها. و آن گرچه از براى ما ميسر نشود، ولى تا اندازه‏اى كه با حال امثال خودم مناسب است و مستفاد از اخبار اهل بيت عصمت عليهم السلام و كلمات اهل معرفت است، به قدر تناسب با اين اوراق، ذكر مى‏كنيم.

بدان كه- چنانچه مكرر اشاره نموديم- از براى هر يك از اعمال حسنه و افعال عباديه صورتى است باطنى ملكوتى و اثرى است در قلب عابد. اما صورت باطنيه آن همان است كه تعمير عوالم برزخ و بهشت جسمانى به آن است، زيرا كه ارض بهشت قيعان و خالى از هر چيز است، چنانچه در روايت است، «1» و اذكار و اعمال ماده تعمير و بناى آن است، چنانچه در حديث است «2». و آيات بسيارى در كتاب شريف الهى دلالت بر تجسم اعمال مى‏نمايد، مثل قوله تعالى: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ. «3» و مثل قوله: و وجدوا ما عملوا حاضرا. «4» و اخبارى كه دلالت بر تجسم اعمال و صور غيبيه ملكوتيه آنها دارد در ابواب متفرقه بسيار است، و ما به ذكر بعضى از آن اكتفا مى‏كنيم.

عن أبي عبد اللّه، عليه السّلام، قال: من صلّى الصّلوات المفروضات في أوّل وقتها و أقام حدودها، رفعها الملك إلى السّماء بيضاء نقيّة، تقول: حفظك اللّه كما حفظتني، استودعنى ملك كريم. و من صلّيها بعد وقتها من غير علّة و لم يقم حدودها، رفعها الملك سوداء مظلمة، و هي تهتف به: ضيّعتني ضيّعك اللّه كما ضيّعتني، و لا رعاك اللّه كما لم ترعني. «فرمود حضرت صادق، عليه السلام: كسى كه نمازهاى واجب را به جا آورد در اوّل وقت آنها و به پا دارد حدود آنها را (يعنى اجزاء و شرايط آنها را درست به جا آورد)، بالا برد فرشته آنها [را] به سوى آسمان در حالى كه سفيد پاكيزه است، مى‏گويد آن نماز: «نگاه دارد تو را خداوند، چنانچه تو مرا نگاه داشتى، وديعه گرفت مرا فرشته كريمى.» و كسى كه به جا آورد آنها را بدون علتى بعد از وقت آنها و حدود آنها را به پا ندارد، بالا برد آنها را فرشته در حالى كه سياه و تاريك است، فرياد زند به او: «ضايع كردى مرا، خداوند تو را ضايع كند چنانچه مرا ضايع كردى، و مراعات نكند خداوند تو را چنانچه مراعات نكردى مرا.»

از اين حديث شريف علاوه بر آنكه صورت ملكوتى عمل مستفاد شود، حيات و شئون حياتيه آن نيز معلوم شود. و اين مقتضاى ضربى از برهان نيز هست. و اخبار دلالت دارد كه جميع موجودات حيات ملكوتى دارند و عالم ملكوت سراسر حيات و علم است: و إنّ الدّار الآخرة لهى الحيوان.

و في الكافى بإسناده عن أبي عبد اللّه، عليه السّلام، في حديث طويل: إذا بعث اللّه المؤمن من قبره، خرج معه مثال يقدم أمامه، كلّما يرى المؤمن هولا من أهوال يوم القيامة، قال له المثال: لا تفزع و لا تحزن و أبشر بالسّرور و الكرامة من اللّه عزّ و جلّ، حتّى يقف بين يدي اللّه عزّ و جلّ فيحاسبه حسابا يسيرا و يأمر به إلى الجنّة، و المثال أمامه، فيقول له المؤمن: يرحمك اللّه، نعم الخارج. خرجت معي من قبري و ما زلت تبشّرني بالسّرور و الكرامة من اللّه حتّى رأيت ذلك. فيقول: من أنت؟ فيقول: أنا السّرور الّذي كنت أدخلته على أخيك المؤمن في الدّنيا، خلقنى اللّه عزّ و جلّ منه لأبشّرك. «1»

فرمود حضرت صادق، عليه السّلام: «وقتى كه بيرون آورد خداوند مؤمن را از قبرش، خارج شود با او مثالى كه پيش پيش او مى‏رود، هر جا كه آن مؤمن وحشتى از وحشتهاى روز قيامت را ببيند، آن مثال به او گويد: «ترسناك مباش و اندوهناك مشو و بشارت باد تو را به سرور و كرامت از خداى عزّ و جلّ.» تا بايستد در محضر حق تعالى، [پس‏] محاسبه فرمايد او را حسابى آسان و فرمان دهد او را به بهشت، و آن مثال پيش اوست. پس مى‏گويد به او آن مؤمن: «خداوند رحمت كند تو را، تو خوب كسى بودى كه با من خارج شدى از قبر، و هميشه مرا بشارت به سرور و كرامت از جانب حق دادى تا آنكه ديدم آن را. تو كيستى؟» مى‏گويد: «من آن سرورى هستم كه داخل كردى او را بر برادر مؤمنت در دنيا، خلق فرمود خداى تعالى مرا از آن تا بشارت دهم تو را.»

و در اين حديث شريف نيز دلالت واضحه است بر تمثل و تجسم اعمال در نشئه آخرت، چنانچه شيخ اجل، بهاء الدين ، قدّس سرّه، نيز فرموده در ذيل همين حديث شريف كه «بعض اخبار دلالت مى‏كند بر تجسم اعتقادات نيز. پس، اعمال صحيحه و اعتقادات صحيحه به صور نورانيه نيكو منظرى ظاهر مى‏شوند كه باعث مى‏شوند كمال سرور و ابتهاج را از براى صاحبشان. و اعمال سيّئه و اعتقادات باطله ظاهر مى‏شوند به شكل صور ظلمانيه مستقبحه كه باعث مى‏شوند براى صاحبشان غايت اندوه دردناكى را. چنانچه جماعتى از مفسرين گفته‏اند در ذيل آيه شريفه يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَها وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعيداً. [1] و ارشاد مى‏كند ما را به سوى اين معنى قول خداى تعالى:

يَوْمَئذٍ يَصْدُرُ النّاسُ أشْتاتاً لِيُرَوْا أعْمالَهُمْ ... الآيه [2] و كسانى كه در آيه شريفه تقدير قائل شدند و گفته‏اند: لِيُرَوْا جَزاءَ أَعْمالِهِمْ، و ضمير «يره» را به عمل برنگرداندند، دور افتادند از حق.» انتهى كلامه مترجماً رفع مقامه الشريف.

و در اين مقام كلام غريبى از بعضى محدّثين جليل صادر شده است «3» كه ذكر نكردن آن اولى است. و آن ناشى از آن است كه گمان كردند منافات مى‏باشد بين قول به تجسم اعمال، و قول به معاد جسمانى، با اينكه اين مطلب مؤكّد آن است. و كلمه «تمثل» كه در اين حديث شريف است مثل تمثلى است كه در قول خداى تعالى است: فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيّا»

كه حقيقتا به صورت جسمانيت متمثل مى‏شود، نه آنكه خيال و گمان باشد و مثل خواب باشد. در هر صورت صرف كردن امثال اين آيات و روايات را از ظاهر خود، با آنكه مطابق برهان قوى است كه در محل خود مقرر است، به مجرد آنكه به عقل ما درست نمى‏آيد و مطابق با مذهب حكما و فلاسفه است، مستحسن نيست. بهترين امور تسليم در محضر قدس كبرياى حق و اولياى معصومين است.

پس، معلوم شد كه هر عملى كه مقبول درگاه مقدس حق شد، صورت بهيّه حسنه دارد به تناسب خود از حور و قصور و جنّات عاليات و انهار جاريات. و هيچ موجودى در صفحه وجود متحقق نشود كه از روى جزاف، بلكه ارتباطات عقليه در كار است كه كشف آنها را جز كمال اوليا كسى نتواند كرد. و مطلب على الاجمال تحت ميزان عقلى و برهان حكمى است.

پس از آنكه معلوم شد حيات عالم آخرت و زندگانى و لذات آن عالم بسته است به اعمالى كه صورت كماليه آن بدان عالم منتقل مى‏شود و آن اعمال عباداتى است كه به كشف تامّ محمدى، صلّى اللّه عليه و آله، اهل اين ملت اطلاع بر آن پيدا كردند و كمال و حسن اعمال به نيّات و اقبال قلب و حفظ حدود است و اگر عملى فاقد اين امور يا بعضى آن باشد از درجه اعتبار ساقط بلكه داراى صورت زشت مشوّه است كه انسان در عالم ديگر به آن مى‏رسد، چنانچه از راه اخبار و آثار معلوم شد، پس بر هر انسان مؤمن به عالم غيب و اخبار انبيا و اوليا و اهل معرفت و علاقه‏مند به حيات ابدى و زندگانى جاويدان لازم است كه با هر زحمتى و رياضتى هست اصلاح اعمال خود را بنمايد. و پس از آنكه ظاهر و صورت آنها مطابق قواعد اجتهاديه يا رأى فقها، رضوان اللّه عليهم، گرديد، به اصلاح سيرت و باطن آنها كوشد، و هر قدر مى‏تواند جديت كند كه لااقل واجبات را با حضور قلب بياورد و اصلاح نقايص آنها را نيز با نوافل كند، چنانچه در احاديث شريفه است كه نوافل جبران فرايض را مى‏كند و سبب قبول آنها مى‏شود.

في العلل بإسناده عن أبي جعفر، عليه السّلام، قال: إنّما جعلت النّافلة ليتمّ بها ما يفسد من الفريضة.

و روى الشّيخ، قدّس سرّه، بإسناده عن أبي بصير، قال قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: يرفع للرّجل من الصّلاة ربعها أو ثمنها أو نصفها أو أكثر بقدر ماسها، و لكنّ اللّه تعالى يتمّ ذلك بالنّوافل. حضرت صادق، عليه السلام، فرمود: «بالا مى‏رود براى مرد از نماز چهار يك يا هشت يك يا نصفش، يا بيشتر به قدرى كه سهو نموده، ولى خداى تعالى تمام كند آن را به نافله‏ها.»

و از اين قبيل روايت بسيار است. و معلوم است ماها خالى از سهو و نسيان و اختلال حواسّ و ديگر امور منافى با نماز يا كمال آن نيستيم، و خداى تعالى به لطف كامل خود نوافل را قرار داده تا جبران نقايص آن را بنماييم. و البته لازم است حتى الامكان غفلت از اين امر نكنيم و نوافل را ترك ننماييم.

در هر حال اى عزيز، قدرى از حال غفلت بيدار شود و در امر خود تفكر كن و صفحه اعمال خود را نگاه كن. بترس از آنكه اعمالى را كه به خيال خودت عمل صالح است، از قبيل نماز و روزه و حج و غير آن، خود اين‏ها اسباب گرفتارى و ذلتت شوند در آن عالم، پس، حساب خودت را در اين عالم تا فرصت دارى بكش و خودت ميزان اعمالت را بر پا كن و در ميزان شريعت و ولايت اهل بيت اعمال خود را بسنج، و صحت و فساد و كمال و نقص آن را معلوم كن و آنها را جبران كن تا فرصت هست و مهلت دارى. و اگر در اينجا خود را محاسبه نكنى و حساب خودت را درست نكنى، در آنجا كه به حسابت رسيدگى مى‏شود و ميزان اعمال بر پا مى‏شود مبتلا به مصيبتهاى بزرگ مى‏شوى. بترس از ميزان عدل الهى، و به هيچ چيز مغرور مباش و جدّ و جهد را از دست مده. و قدرى به صحيفه اعمال اهل بيت پيغمبر، صلوات اللّه عليهم، كه معصوم از گناه و خطا بودند مراجعه كن و تفكر در آنها كن. ببين چقدر كار سخت است و راه تاريك و باريك اكنون ملاحظه اين حديث شريف بكن و حديث مفصل را از اين مجمل بخوان:

عن الصّادق جعفر بن محمّد، عليهما السلام، قال: و اللّه، ما أكل علىّ بن أبي طالب، عليه السّلام، من الدّنيا حراما قطّ حتّى مضى لسبيله، و ما عرض له أمران كلاهما للّه رضا إلاّ أخذ بأشدّهما عليه في بدنه (خ ل: دينه)، و ما نزلت برسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله، نازلة قطّ إلاّ دعاه ثقة به، و ما أطاق أحد عمل رسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله، من هذه الامّة غيره، و ان كان ليعمل عمل و جل كان وجهه بين‏ الجنّة و النّار يرجو ثواب هذه و يخاف عقاب هذه. و لقد أعتق من ماله ألف مملوك في طلب وجه اللّه و النّجاة من النّار ممّا كدّ بيديه و رشح منه جبينه. و إنّه كان ليقوت أهله بالزّيت و الخلّ و العجوة، و ما كان لباسه إلاّ كرابيس، إذا فضل شي‏ء عن يده، دعا بالجلم فقصّة. و ما أشبهه من ولده و لا أهل بيته أحد أقرب شبها به في لباسه و فقهه من عليّ بن الحسين، عليهما السلام. و لقد دخل أبو جعفر، عليه السّلام، ابنه عليه فإذا هو قد بلغ من العبادة ما لم يبلغه أحد: فرآه قد اصفرّ لونه من السّهر و مضت عيناه من البكاء و دبرت جبهته و انخرم أنفه من السّجود و ورمت ساقاه و قدماه من القيام في الصلاة. و قال أبو جعفر، عليه السّلام: فلم أملك حين رأيته بتلك الحال البكاء، فبكيت رحمة له فإذا هو يفكّر، فالتفت إلىّ بعد هنيئة من دخولي، فقال: يا بنىّ، أعطنى بعض تلك الصّحف الّتى فيها عبادة عليّ بن أبي طالب، عليه السّلام.فأعطيته. فقرأ فيها شيئا يسيرا، ثمّ تركها من يده تضجّرا، و قال: من يقوى [على‏] عبادة علىّ بن أبي طالب، عليه السّلام. «فرمود حضرت صادق، عليه السلام: «به خدا قسم نخورد علىّ بن أبي طالب، عليه السلام، هرگز از دنيا حرامى تا از دنيا رفت، و عرضه نشد بر او دو امرى كه رضاى خداوند در آنها بود مگر آنكه آنچه شديدتر بود بر بدنش اختيار فرمود، و نازل نشد بر رسول خدا، صلّى اللّه عليه و آله، شدتى هرگز مگر آنكه آن بزرگوار [او] را خواند براى اطمينانى كه به او داشت، و هيچكس در اين امّت عمل رسول خدا، صلّى اللّه عليه و آله، را طاقت نداشت غير از او، همانا عمل مى‏كرد عمل شخص ترسناك، گويى بين بهشت و دوزخ بود، اميد ثواب اين را و ترس عقاب آن را داشت. و هر آينه آزاد فرمود از مال [خود] هزار بنده در راه خدا و نجات از آتش- بندگانى كه با زحمت دست و عرق پيشانى تحصيل فرموده بود. و همانا قوت اهل بيتش را زيت و سركه و خرما قرار داده بود، و نبود لباسش مگر كرباس، و اگر آستين مباركش بلند مى‏آمد قيچى مى‏طلبيد و آن را قطع مى‏فرمود.» و هيچكس شبيه‏تر نبود به او در اولاد گرامش از على بن الحسين (ع) در فقه و لباس. هر آينه وارد شد بر او حضرت باقر، عليه السلام، پسرش. پس ديد او را كه رسيده است از عبادت به حدى كه نرسيده است احدى ديگر: رنگش از بيدارى شب زرد شده، و سوخته شده بود چشمانش از گريه، و مجروح شده بود جبهه مباركش، و پاره شده بود بينى او از سجود، و ورم كرده بود ساقها و قدمهايش از ايستادن در نماز. و فرمود حضرت باقر، عليه السلام، نتوانستم خوددارى كنم از گريه وقتى كه او را بدين حال ديدم، پس گريه كردم براى ترحم به او، و آن حضرت مشغول تفكر بود. پس توجه فرمود به من بعد از لحظه‏اى از داخل شدن من، و فرمود: «اى فرزند، به من بده بعضى از آن صحيفه‏هايى را كه عبادت على بن ابى طالب، عليه السلام، در آن است. پس دادم به او. و قرائت فرمود در آن چيز كمى. پس از آن رها كرد آن را از دست مباركش با حال انضجار و غصّه و فرمود: «كى قوّت عبادت على بن أبي طالب، عليه السلام، را دارد؟»

و عن أبي جعفر، عليه السّلام: كان عليّ بن الحسين، عليهما السلام، يصلّى فى اليوم و اللّيلة ألف ركعة، و كانت الرّيح تميّله مثل السّنبلة. «فرمود حضرت باقر، عليه السّلام: جناب على بن الحسين، عليهما السلام، در شب و روز هزار ركعت نماز مى‏خواند، و باد او را مى‏جنبانيد مثل خوشه.»

عزيزم، قدرى تفكر كن در اين احاديث شريفه، ببين حضرت باقر، عليه السلام، امام معصوم، از شدت عبادت پدر بزرگوارش و حالت عبادتش گريه كرد. و حضرت سجّاد، عليه السلام، با آن شدت مواظبت و كمال عبادت آن حالش بود كه از صحيفه على بن ابى طالب، عليه السلام، چيز كمى خواند و اظهار عجز كرد! البته همه عاجزند از عبادت مولى الموالى، و همه رعيت عاجزند از عبادت معصومين، ولى نبايد انسان كه از مقام عالى باز ماند يكسره رها كند.

بايد دانست كه اين عبادت، نغوذ باللّه، عبث نبوده، بلكه راه خطرناك و طريق باريك است. و عقبات موت و قيامت مشكل است كه اين طور اهل معارف حقيقيه عجز و الحاح مى‏كردند. اين سست انگارى ما از ضعف ايمان و سستى عقيده است و از جهل و نادانى است.

بار الها، تو از سريره بندگان آگاهى و قصور و تقصير ما را مطلعى و ضعف و ناتوانى ما را مى‏دانى، تو ما را به رحمت خود غرق كردى پيش از آنكه از تو سؤالى كنيم، نعمتهاى تو ابتدايى و تفضلهاى تو بيسابقه سؤال و استعداد است، ما اكنون معترف به تقصير خود هستيم، كفران نعم غير متناهيه تو كرديم و خود را مستحق عذاب اليم و دخول جحيم مى‏دانيم، و پيش خود چيزى سراغ نداريم و وسيله‏اى در دست نداريم جز آنكه تو خود را معرفى كردى به لسان انبيا به تفضل و ترحم و سعه جود و رحمت، و ما تو را بدين صفت شناختيم به قدر استعداد خود، تو با مشتى خاك چه مى‏كنى جز رحمت و تفضل؟ أين رحمتك الواسعة؟ أين أياديك الشّاملة؟ أين فضلك العميم؟ أين كرمك يا كريم؟

**فصل در بيان آنكه تفرغ براى عبادت موجب غناى قلب شود**

ببايد دانست كه غنا از اوصاف كماليه نفس است، بلكه از صفات كماليه موجود بما أنّه موجود است، و از اين جهت غنا از صفات ذاتيه ذات مقدس حق جلّ و علا است. و ثروتمندى و مالدارى موجب غناى نفسانى نيست، بلكه توان گفت كسانى كه غناى نفسانى ندارند، به داشتن مال و منال و ثروت حرص و آزشان افزون گردد و نيازمندتر گردند. و چون در غير پيشگاه مقدس حق، جلّ جلاله، كه غنىّ بالذات مى‏باشد، غناى حقيقى پيدا نمى‏شود و ساير موجودات از بسيط خاك تا ذروه افلاك و از هيولاى اولى تا جبروت اعلى فقرا و نيازمندان‏اند، از اين جهت هر چه وجهه قلب به غير حق باشد و هر چه توجه باطن به تعمير ملك و عمارت دنيا باشد، افتقار و احتياج روز افزون شود. اما افتقار قلبى و روحى كه پر معلوم است، زيرا كه نفس علاقمندى و تعلق افتقار است. و اما افتقار خارجى، كه آن نيز مؤكّد افتقار قلبى است، نيز بيشتر باشد، زيرا كه هيچ كس به خودى خود نتواند قيام به اداره امور خويشتن كند، پس در اين امر احتياج به غير افتد. و ارباب ثروت در ظاهر گرچه بى‏نياز قلمداد شوند، ولى با نظر دقيق معلوم شود كه به مقدار ازدياد ثروت احتياجشان افزون گردد و نيازمندى زيادت شود. پس، ثروتمندان فقرايى هستند در صورت اغنيا، و نيازمندانى هستند در لباس بى‏نيازان. و هر چه وجهه قلب به تدبير امور و تعمير دنيا بيشتر شد و علاقه افزون گرديد، غبار ذلت و مسكنت بر او بيشتر ريزد و ظلمت مذلت و احتياج زيادتر آن را فرا گيرد. و بالعكس، اگر كسى پشت پا بر علاقمندى دنيا زد و روى دل و وجهه قلب را متوجه به غنىّ على الاطلاق كرد و ايمان آورد به فقر ذاتى موجودات و فهميد كه هيچيك از موجودات از خود چيزى ندارند و هيچ قدرت و عزت و سلطنتى نيست مگر در پيشگاه مقدس حق و به گوش دل از هاتف ملكوتى و لسان غيبى شنيد كريمه يا أيّها النّاس أنتم الفقراء إلى اللّه و اللّه هو الغنىّ الحميد [1]، آن وقت مستغنى از دو عالم شود، و به طورى قلبش بى‏نياز شود كه ملك سليمان در نظرش به پشيزى نيايد، اگر كليد خزائن ارض را به او تقديم كنند اعتنا نكند. چنانچه در حديث وارد است چنانچه در حديث وارد است كه جبرئيل كليد خزائن ارض را براى خاتم النبيين، صلّى اللّه عليه و آله، آورد از جانب حق تعالى، و آن حضرت تواضع فرمود و قبول نكرد و فقر را فخر خود دانست. «و جناب امير المؤمنين، عليه السلام، فرمايد به ابن عبّاس كه «اين دنياى شما در نظر من [پست‏] تر است از اين كفش پر وصله.»

و جناب على بن الحسين، عليهما السلام، فرمايد: «من تأنّف مى‏كنم كه دنيا را از خالق دنيا بخواهم، چه رسد كه [از] مخلوق مثل خودم بخواهم.» و در سلسله رعيت، نجم الدين كبرى مى‏گويد، پس از قسمهاى غليظ و شديد، كه اگر مال و منال دنيا و بهشت و حور و قصور آخرت را به من بدهند و مجالست با اغنيا را منضم به آن كنند، و اگر شقاوت دنيا و آخرت را به من دهند و مجالست با فقرا را منضم به آن كنند، و مرا مخيّر كنند، اختيار مجالست با فقرا مى‏كنم و عار مجالست با اغنيا را به خود نمى‏خرم. و النّارُ خَيْرٌ مِنَ الْعارِ. آرى، آنها دانند كه توجه به خزائن دنيا و مال و منال آن و مجالست با اهل آن چه كدورت و ظلمتى در قلب ايجاد كند، و اراده را چه طور ضعيف كند و ناچيز نمايد، و قلب را نيازمند و فقير نمايد و از توجه به نقطه مركزيه كامل على الاطلاق غافل نمايد. ولى وقتى دل را به صاحب دل و خانه را به صاحبش تسليم نمودى و خود در آن تصرفى نكردى و اعراض از غير او كردى و خانه را به دست غاصب ندادى، خود صاحب خانه در آن تجلى مى‏كند. و البته تجلى غنىّ مطلق غناى مطلق آورد و دل را غرق درياى عزت و غنا نمايد و قلب مملو از بى‏نيازى شود: و للّه العزّة و لرسوله و للمؤمنين. و اداره امور را خود صاحب خانه فرمايد و انسان را به امر خود واگذار نفرمايد و خود متصرف در جميع امور عبد شود، بلكه خود او سمع و بصر و دست و پاى او شود، و نتيجه قرب نوافل پيدا شود، چنانچه در حديث وارد است:

كافى بإسناده عن أبي جعفر، عليه السّلام، في حديث: و إنّه ليتقرّب إلىّ بالنّافلة حتّى أحبّه، فإذا أحببته، كنت سمعه الّذى يسمع به، و بصره الّذى يبصر به، و لسانه الّذى ينطق به، و يده الّتى يبطش بها ... الحديث [5] پس، فقر و فاقه عبد بكلى سدّ شود و از دو عالم بى‏نياز گردد. و البته در اين‏ تجلى خوف از تمام موجودات از او مرتفع شود، و خوف حق تعالى جايگزين آن گردد و عظمت و حشمت حق سراسر قلب را فرا گيرد و از براى غير حق عظمت و حشمت و تصرف نبيند، و حقيقت لا مؤثّر في الوجود إلاّ اللّه را به قلب دريابد.

و در اين حديث شريف اشاره به بعض اين معانى فرموده كه فرمايد: تفرّغ لعبادتى أملأ قلبك غنى ... الحديث. و اين فراغت قلب براى عبادت كم كم انسان را ممكن است منتهى كند به اعلى مراتب حضور قلب براى عبادت.

اين آثارى است كه شمه‏اى از آن ذكر شد. اگر دل از اشتغال به حق و فراغت براى توجه به او منصرف گرديد، اين غفلت سرمايه تمام شقاوتها و سرچشمه تمام نقايص و امّ الامراض قلوب است، پس كدورت و ظلمتى به واسطه اين غفلت دل را فرا گيرد و حجابهاى غليظى بين قلب و حق واقع شود كه نور هدايت در آن راه نيابد و از توفيقات الهيه محروم گردد، و يكسره دل متوجه دنيا و تعمير بطن و فرج شود و در حجاب انّيّت و انانيّت فرو رود و نفس سرخود شود و خود به قدم انانيّت حركت كند، و ذلّ ذاتى و فقر حقيقى آن ظاهر گردد، و در تمام حركات و سكنات بعد از پيشگاه حق پيدا كند و يكسره خذلان شامل حالش گردد. چنانچه در حديث شريف از بعض اين معانى تعبير فرموده كه «قلبت را از اشتغال به دنيا مملو مى‏كنم و سدّ فقر و فاقه آن را نمى‏فرمايم و عنان امورت را به سر خودت مى‏اندازم.»

 **[نكته‏]**

و ببايد دانست كه مقصود از اين ايكال امر به سوى عبد، نه تفويض به سوى او است، زيرا كه اين در مشرب عرفان و مسلك برهان و مذهب حق امرى است ممتنع و باطل. هيچ موجودى از تصرف حق و حيطه تصرف و قدرت آن ذات مقدس خارج نشود و امرش به خودش در تصرف امور موكول نگردد، لكن چون بنده منصرف از حق و متوجه به اشتغال به دنيا شد، طبيعت در او حكمفرما شود و انانيّت در او غالب آيد و وجهه خودبينى و خودخواهى و خودپرستى در او كارگر شود، و از اين معنى تعبير به ايكال امر به عبد شود. و اما بنده‏اى كه وجهه قلبش بسوى حق و ملكوت اعلى است و قلبش را سراسر نور حق فرو گرفته، ناچار تصرفاتش حقّانى، بلكه در بعض مراحل وجودش حقّانى شود، چنانچه در حديث شريف كافى كه شمّه‏اى از قرب نوافل را بيان فرموده اشاره به بعضى از اين مقامات فرموده. و اللّه العالم.